



اثبات مدنی در پرتو اخلاق باور

مهدی حمزه هویدا^{۱*}، محمد مولودی^۲

۱. استادیار مجتمع آموزش عالی نهاوند، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: m.hamzehoweyda@basu.ac.ir
۲. نویسنده مسئول: استادیار حقوق خصوصی، گروه حقوق، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: M.molodi@basu.ac.ir

چکیده

اینکه قاضی باید به باور برسد و آنگاه اقدام به صدور رأی کند، امری پذیرفته شده در حقوق اثبات دعواست. مقدمه و پیش شرط صدور رأی آن است که دادرس، موضوع دعوا را باور کند. از اساس، قابل تصور و پذیرش نیست که قاضی بدون تلاش برای کسب باور، تصمیم گیری کند. حصول باور، تابع مجموعه‌ای از هنجارها و قواعد است که به آنها «اخلاق باور» گفته می‌شود. هر باوری، با هر مبنایی نمی‌تواند معتبر تلقی شود. قرینه‌گرایان معتقدند معیار مقبولیت و اعتبار باورها، اتکای آنها به دلیل است. باور معتبر، باوری است که با قرائن و دلایل کافی توجیه شده باشد. باوری که به وسیله دلیل پشتیبانی نشده باشد، فاقد ارزش و اعتبار معرفتی است و نمی‌توان آن را مبنای عمل قرار داد. ضرورت تبعیت دادرس از قواعد مربوط به اخلاق باور، از آن حیث مضاعف است که باورهای قضایی متضمن پیامدهای مهم اجتماعی و عملی‌اند. باور دادرس، حقوق و شئون اجتماعی اشخاص را، به جد، تحت تأثیر قرار می‌دهد و از این رو، چگونگی دستیابی به باور برای قاضی، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. نوشتار حاضر، به شیوه توصیفی-تحلیلی، حقوق اثبات دعوا را با معیارهای اخلاق باور مورد مطالعه و تطبیق قرار داده است. اینکه قاضی اختیار ارزیابی آزادانه ادله را داشته باشد یا اینکه مجبور باشد به مفاد دلایل تن دهد و بر اساس آنها رأی صادر کند، از مهم‌ترین چالش‌های اثبات دعواست. اگرچه ارزیابی آزادانه دلیل، رویکردی غالب در نظام‌های حقوقی است، اما توجه به مبانی اخلاق باور این واقعیت را روشن می‌سازد که باید به مفاد دلیل پایبند بود. قاضی نمی‌تواند به بهانه ارزیابی آزاد، از کنار دلایل عبور کند و به آنها ترتیب اثر ندهد. به نظر می‌رسد تحمیل دلیل، با مبانی اخلاق باور هماهنگی بیشتری دارد.

کلیدواژه‌ها: اثبات، ارزیابی دلیل، باور، قرینه‌گرایی، دلیل قاطع.

* استناد: حمزه هویدا، مهدی؛ محمد مولودی. (۱۴۰۳، بهار) «اثبات مدنی در پرتو اخلاق باور»، *مطالعات حقوق خصوصی*،

۵۴، ۱: ۴۰-۳۳. DOI: 10.22059/JLQ.2024.369382.1007830

تاریخ دریافت: ۱۰ دی ۱۴۰۲، تاریخ بازنگری: ۱۱ بهمن ۱۴۰۲، تاریخ تصویب: ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۳، تاریخ انتشار: ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۳



۱. مقدمه

اثبات دعوا، فرایندی ذهنی است؛ بدین معنا که آنچه در عالم ثبوت رخ داده است، به وسیله ادله اثبات دعوا، به ذهن قاضی منتقل می‌شود. این فرایند ماهیتاً معرفت‌شناختی و مبتنی بر ذهن است (S.pardo, 2010: 37; S.pardo, 2005: 321). دستیابی به باور، مقدمه و پایه شناخت یک اصل مهم در قضاوت محسوب می‌شود؛ دادرسی باید به «باور»^۱ درست و قابل اعتماد برسد تا بتواند حکم قانون را به باور خود در خصوص موضوع دعوا حمل کند.

صرف‌نظر از مباحث فلسفی و معرفت‌شناختی در خصوص ماهیت باور، چگونگی دستیابی به آن نیز اهمیت فراوانی دارد؛ از هر راهی نمی‌توان و نباید به باور رسید. «اخلاق باور»^۲، بخشی از ضوابط و معیارها برای رسیدن به باور صحیح و قابل اعتماد را ارائه می‌کند (چینگل، ۱۳۹۵: ۱۳). عمل کردن بر اساس باورهای غیرمعتبر و مبهم، به لحاظ اخلاقی مستوجب نکوهش است. این یک وظیفه اخلاقی و عقلانی است که انسان باورهای مبتنی و متکی به قرائن کافی داشته باشد (Schmidt & Ernst, 2020: 23). ذهن و دستگاه ادراکی بشر این انعطاف و قابلیت را دارد که گزاره‌هایی با منشأ نامعلوم و بدون دلیل را باور کند. حتی باور به گزاره‌های کاملاً نادرست نیز در مجموعه باورهای انسانی، کم‌وبیش، یافت می‌شود. روشن است که همه باورهای موجود در این مجموعه ناهمگن را نمی‌توان دارای اعتبار یکسان دانست. باورها را باید با سنگ محک «دلیل» و «قرینه» ارزش‌گذاری کرد. صرفاً آن دسته از باورها که مبتنی بر دلیل کافی کسب شده باشند، واجد اعتبار اخلاقی و معرفتی خواهند بود. باور بی‌دلیل قابل اتکا نیست و نمی‌توان آن را مبنای رفتار و عمل قرار داد. با این توضیح، به هر اندازه که یک باور، واجد آثار عملی باشد، چگونگی دستیابی به آن نیز از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار خواهد بود. تأکید و توجه به اخلاق باور نیز اغلب به‌علت آثار عملی مهمی است که باورها با خود به‌همراه دارند. شاید عدم رعایت اخلاق باور، در آنجا که باوری صرفاً در ذهن شخص استقرار یافته و هرگز به رفتار و عمل منتهی نشده است، چندان مهم و بحث‌برانگیز نباشد. اما جایی که باور ذهنی تبدیل به رفتار می‌شود و دیگران را متأثر می‌کند، ارزیابی آن باور به موضوعی مهم تبدیل می‌شود.

بدیهی است باور دادرسی به موضوع دعوا آثار عملی فوق‌العاده‌ای دارد که می‌تواند ابعاد مهم زندگی اشخاص و حتی موجودیت آنان را تحت تأثیر قرار دهد. به همین علت در کتاب‌های معرفت‌شناسی و باور، برای نشان دادن اهمیت موضوع، بحث را عمدتاً از مثال‌های حقوقی آغاز می‌کنند (فیومرتن، ۱۳۹۰: ۱۳). حکم قاضی در خصوص جبران خسارت، الزام به انجام

1 Belief

2. Ethics of belief

تعهد، مجازات مجرمان و مانند آنها پیش از هر چیز مبتنی بر باور او به ورود زیان، احراز تعهد و ارتکاب جرم توسط اصحاب دعواست. بر این اساس، ناگفته پیداست که سازوکار کسب باور توسط دادرس، اهمیت فراوانی دارد و محتاج اعتبارسنجی است. در حدیث مشهوری آمده است که قضات چهار دسته‌اند و تنها گروهی که از این میان نجات می‌یابد، دادرسی است که «دانسته» و «به حق» حکم می‌کند.^۱ نکته جالب توجه جایی است که قاضی به حق حکم می‌دهد اما «نادانسته». در این فرض اگرچه دادرس به‌درستی رأی صادر کرده، اما چون نمی‌داند باور درست و حکم صحیح خود را چگونه و از چه راهی به دست آورده است، قضاوتش فقط محکوم‌له را نجات می‌دهد نه خود قاضی را. اگرچه اصولاً بدون راهبری دلیل نمی‌توان به مقصد رسید، اما آنکه بدون دلیل و توجیه و از روی تصادف، به باوری درست می‌رسد، به تعبیر افلاطون، مانند کوری است که بر حسب اتفاق در راهی درست افتاده باشد (افلاطون، ۱۳۵۷، ج ۵: ۱۱۱۹). این تمثیل، ضمن بیان شدت ناپایداری و تزلزل در باورهای بی‌دلیل، اهمیت فراوان اخلاق باور و جایگاه «شیوه» دستیابی به باور را گوشزد می‌کند.

در پژوهش حاضر، فرایند اثبات دعوا در محاکم را از دیدگاه اخلاق باور بررسی شده است. علی‌القاعده، دادرس موظف است همه قواعد اخلاقی و چارچوب‌های معرفتی را برای کسب باور رعایت کند و تنها در این صورت است که می‌تواند باور خود را مبنای صدور حکم قرار دهد. پرسش اساسی آن است که با توجه به قواعد حاکم بر حقوق اثبات دعوا و معیارهای مطرح‌شده در خصوص اعتبار باورها، آیا امکان توجه به این معیارها در دادگاه وجود دارد؟ آیا ممکن است قواعد مربوط به اثبات دعوا با مبانی اخلاق باور تضاد داشته باشند؟ یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش رو، مفهوم تحمیل دلیل به قاضی است. برخی دلایل، نظیر اقرار، صرف‌نظر از اینکه برای قاضی باور ایجاد کرده یا نکرده باشند، «باید» مبنای صدور رأی قرار گیرند. چنین مفهومی، این فرضیه را تقویت می‌کند که اساساً ایجاد باور در قاضی برای قانونگذار مهم نیست و بر خلاف تصور اولیه، دادرس بدون باور و علم نسبت به موضوع دعوا نیز باید تصمیم خود را اتخاذ کند. از سوی دیگر، ارزیابی آزاد و اعطای اختیارات صلاحیدی مطلق در خصوص ادله اثبات دعوا، بیم استبداد قضایی و بی‌توجهی به دلایل را به‌وجود می‌آورد. به‌نظر می‌رسد فهم درست در خصوص چگونگی کسب باور توسط قاضی، به موضع‌گیری‌های بنیادین در اخلاق باور مربوط است. بدون توجه به این مبانی اصیل نمی‌توان

۱. «الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهَوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِحَقٍّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهَوَ فِي الْجَنَّةِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهَوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهَوَ فِي الْجَنَّةِ» «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «الْحُكْمُ حُكْمَانِ حُكْمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حُكْمُ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ فَمَنْ أخطأ حُكْمَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُكْمَ بِحُكْمِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ مَنْ حُكْمَ بَدْرَهَمَيْنِ بغيرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ تَعَالَى» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۴).

تصویری روشن و جامع از رابطه دلیل و باور قاضی به دست داد. بنابراین، برای پاسخگویی به پرسش‌ها و چالش‌های مذکور، لازم است ابتدا در خصوص باور و مبانی اخلاقی آن بحث شود (بخش نخست) و سپس نقاط تلاقی این مبانی با حقوق اثبات دعوا بررسی شود (بخش دوم).

۲. ضرورت دستیابی به باور برای شناخت

مؤلفه‌های شناخت و شرایط کسب آن یکی از بحث‌های دیرپا و مفصل در آثار معرفت‌شناسان بوده و است. «باور صادق موجه» تعریفی معیار و شناخته شده برای معرفت محسوب می‌شود (Audi, 1995: 274). بر اساس این تعریف، دستیابی به آگاهی و شناخت مستلزم داشتن باور است. شخص باید به لحاظ ذهنی درستی گزاره را بپذیرد و تصدیق کند. این ارتباط ذهنی همان چیزی است که از آن به باور یاد می‌کنند و شرط ضروری برای کسب معرفت است (Finch, 2016: 11).

ماهیت باور، به لحاظ عدم عینیت و همچنین ارتباط وثیق آن با ذهن، بسیار مبهم و پیچیده است. به درستی مشخص نیست که باورها در چه شرایطی و با چه سازوکاری وارد ذهن می‌شوند. نکته جالب آنکه باورهای کاملاً نادرست و غلط نیز می‌توانند وارد قلمرو ذهنی افراد شوند. جالب‌تر آنکه گاهی اساساً فرایند و مبنای شکل‌گیری باور، نامعلوم و غیرارادی است و شخص نمی‌تواند در خصوص مبنای وجود یک باور خاص در ذهن خود توضیح دهد. حتی گاهی این امکان وجود دارد که شخص از وجود برخی باورها در ذهن خود بی‌اطلاع باشد (ن.ک: اوریت و فیشر، ۱۳۸۹: ۱۵۸).

با تمام این اوصاف، یک موضوع در مورد باور، انکارناپذیر است و آن اینکه باور و ارتباط ذهنی شخص با گزاره، باید از نوع دانستن باشد. «پذیرش»^۱، توضیح مناسبی برای توصیف این ارتباط به نظر می‌رسد. شخص باید درستی گزاره را بپذیرد و نسبت به صحت آن باور ذهنی پیدا کند. بر این اساس، حالت‌هایی مانند ترس، امید و اعجاب، اگرچه مربوط به ذهن هستند، اما به دانستن و باور منتهی نمی‌شوند. دادرسی نیز مانند هر فاعل شناسای دیگری، اگر به دنبال شناخت موضوع دعواست، گریزی از برقراری ارتباط ذهنی با گزاره‌های مطروحه در پرونده ندارد. در واقع، علم و شناخت قاضی هم باید متضمن مؤلفه باور باشد و به تعبیر حقوقی‌تر، دادرسی باید نسبت به موضوع دعوا به پذیرش درونی و ذهنی برسد.

۳. اخلاق باور با رویکرد معرفت‌شناسانه

پذیرش و تصدیق این موضوع چندان دشوار به نظر نمی‌رسد که همه باورهای موجود در ذهن، الزاماً «معتبر» نیستند. ماهیت و فرایند کسب باور به نحوی است که باورهای کاذب و غیرمعتبر نیز می‌توانند در کنار سایر باورها وارد دستگاه ادراکی انسان شوند. آیا هنجارها و قواعدی وجود دارند تا به وسیله آنها بتوان به باورهایی قابل اطمینان دست یافت؟^۱ پژوهشگران حوزه اخلاق باور ضمن پاسخ مثبت به این پرسش، اعتقاد دارند انسان‌ها موظف‌اند از رهگذر هنجارهای مزبور به باور برسند. «دلیل»^۲، هنجارپایه و بنیادینی است که اعتبار و ارزش باور با آن سنجیده می‌شود. باور، آنگاه دارای اعتبار و قابل اتکاست که با ادله و قرائن کافی توجیه شده باشد. هر اندازه که پشتیبانی قرائن و شواهد از باور بیشتر باشد، اعتبار و اتقان آن نیز بیشتر خواهد بود و بر عکس. پیروی از این هنجارها یک الزام اخلاقی است تا جایی که کلیفورد، فیلسوف سرشناس سده نوزدهم در این باره بیان می‌دارد: «همیشه، در همه جا و برای همه کس خطاست که باوری را بدون قرائن کافی بپذیرد» (پورحسن و پندجو، ۱۳۹۶: ۵۳). زودباوری و پذیرش باور بدون جست‌وجوی دلیل، اخلاقاً قابل نکوهش است، به‌ویژه در مواردی که باور متضمن پیامدهایی برای دیگران باشد. مثال معروف کلیفورد کشتی فرسوده‌ای است که مالک آن قصد دارد پس از سال‌ها مجدداً از آن استفاده کند. صاحب کشتی با این پرسش‌ها مواجه است؛ آیا کشتی فرسوده امکان جابه‌جایی ایمن مسافران را خواهد داشت؟ آیا لازم نیست پیش از سفر کشتی بازبینی شود؟ صاحب کشتی با اتکا بر سفرهای قبلی و بدون توجه به تردیدهای مذکور مسافران را به کام مرگ می‌کشد. خوش‌بینی و زودباوری صاحب کشتی به پیدایش این باور در ذهن او منتهی شد که مسافرت با کشتی فرسوده بی‌خطر خواهد بود. درحالی‌که این باور متکی به دلایل و قرائن کافی نبوده و مسئولیت اخلاقی آن بر عهده صاحب کشتی است (Thomas Long & Horn, 2008: 12).

اتکا و ابتدای باور به دلیل^۳، هم به لحاظ عقلانی و هم به لحاظ اخلاقی مورد تأکید و توجه متفکران و معرفت‌شناسان قرار داشته است. اهمیت استفاده از دلیل برای توجیه و پذیرش باورها تا اندازه‌ای است که برخی فیلسوفان آن را به انسانیت انسان گره زده‌اند.^۴ این اندیشه به‌طور کلی صحیح می‌نماید که پذیرش باور مبتنی بر دلایل، نسبت به باورهای فاقد دلیل و

۱. البته طرح این پرسش و پاسخ مثبت به آن مبتنی بر این پیش‌فرض است که باور کردن را عملی ارادی بدانیم. به همین علت اگر باور، ماهیت غیرارادی و غیراختیاری داشته باشد، اساساً نمی‌توان از اخلاق باور و لزوم رعایت باید و نباید در این حوزه سخن گفت (ن.ک: فنایی، ۱۳۹۴: ۵۰۹).

2. Evidence

3. Evidentialism

۴. در جمله‌ای منتسب به بوعلی‌سینا چنین آمده است: «من قال أو سمع بغير دليل فليخرج عن ربه الانسانية» (به نقل از: جعفری، ۱۳۶۰: ۱۵۲).

قرینه کافی در اولویت قرار دارد. با این حال باید توجه داشت که اطلاق قرینه‌گرایی، با این قرائت که داشتن باورهای بدون دلیل همیشه و در تمامی موارد نادرست باشد، مورد انتقاد قرار گرفته است. برخی این دیدگاه را افراطی دانسته و شمول آن نسبت به همه موارد را نپذیرفته‌اند. بدین‌بیان که نه‌تنها ضرورتی در دلیل‌آوری برای همه باورها وجود ندارد، بلکه در برخی موارد، اختیار کردن باور برخلاف قرائن کافی، اخلاقاً جایز و حتی لازم است. این در جایی است که فایده اخلاقی قابل قبولی در اتخاذ باور بدون دلیل وجود داشته باشد (پی. پوین، ۱۳۸۷: ۵۹۵). برخی دیگر با تمرکز بر باورهای دینی، قرینه‌گرایی حداکثری را در این دسته از باورها قابل پذیرش ندانسته‌اند (میک، ۱۳۷۲: ۱۲۵). ویلیام جیمز مهم‌ترین انتقاد وارده بر قرینه‌گرایی را محافظه‌کاری آن می‌داند. توجه افراطی به دلیل و قرینه، بیش از آنکه نتیجه اشتیاق آدمی برای رسیدن به حقیقت باشد، برخاسته از اشتیاق انسان‌ها به پرهیز از باورهای کاذب است. همان‌قدر که دستیابی به باورهای صادق عقلانی است، پرهیز از باورهای کاذب نیز معقول است. اما قرینه‌گرایی بدون آنکه راجحی در میان باشد، اولویت را به پرهیز از باورهای کاذب داده و کاملاً محافظه‌کارانه از خطر کردن گریخته است (زاگرسکی، ۱۳۹۲: ۳۷). با تمام این ایرادات، هنوز هم قرینه‌گرایی رویکردی مسلط در معرفت‌شناسی مدرن و حتی سایر حوزه‌های علمی و عمومی محسوب می‌شود (فتیح‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۴). این دیدگاه با همه ایراداتی که به آن گرفته شده است، همچنان معیار غالب برای سنجش باورها محسوب می‌شود.

یکی از موضوعات مهم آن است که آیا هر قرینه، به‌تنهایی، یک دلیل مستقل محسوب می‌شود یا دلیل، مجموعه و زنجیره‌ای از قرائن است؟ اهمیت پرسش نیز آن است که اگر دلیل برگرفته از قرینه باشد، ابطال یکی از قرائن، به اعتبار دلیل صدمه نمی‌زند. اما اگر هر قرینه، خود، دلیل باشد، ابطال قرینه به ابطال دلیل منتهی خواهد شد. در حقوق اثبات، قرینه با «اوضاع و احوال»^۱ شناخته می‌شود. بر این اساس و با توجه به اثری که اوضاع و احوال بر ذهن قاضی می‌گذارد، گاه مجموعه‌ای از قرائن، مجهول قضایی را در ذهن دادرس حل نمی‌کند و گاه یک قرینه به‌تنهایی اثر خود را می‌گذارد و دعوا را اثبات می‌کند (کاتوزیان، ۱۴۰۰: ۲؛ ۱۵۰). به همین سبب، برخی حقوقدانان، یک رویداد را هنگامی دلیل مبتنی بر قرینه دانسته‌اند که «دادرس آن را چنین بداند»، بی‌آنکه وحدت یا تعدد قرائن موضوعیت داشته باشد (تروفو، ۱۴۰۰: ۱۵۹ و ۸۷). به هر روی، وابستگی اعتبار باور به دلیل، بهترین راه برای تبیین چگونگی دستیابی به صدق است. قابلیت دفاع از باورهای صادق، بستگی به میزان اتکای آن باورها به دلیل و قرینه دارد. علت این مسئله را نیز باید در ماهیت و ساختار دلایل معرفتی جست‌وجو کرد. دلیل معرفتی، بدون در نظر گرفتن پیامدهای باور، صرفاً متوجه درستی و صدق گزاره است. با توجه به همین

1. Circumstance

هدف (صدق)، کاملاً موجه و طبیعی است که محک و معیار برای داشتن باورهای صادق، دلیل باشد. اخلاق باور و قرینه‌گرایی با این رویکرد، کاملاً معرفت‌شناسانه بوده و با قرینه‌گرایی مصلحتی و صرفاً اخلاقی متفاوت است (فنائی، ۱۳۹۴: ۵۰۹).^۱

۴. حقوق اثبات و اخلاق باور

باورهای حقوقی، یعنی باورهایی که در جریان رسیدگی به پرونده ایجاد یا منتقل می‌شوند، دست‌کم از دو منظر ضرورتاً به دلیل متکی‌اند:

۱. باورهای حقوقی دارای ماهیت اجتماعی بوده و لاجرم باید از شخصی به شخص دیگر منتقل شوند (از اصحاب دعوا و شاهد به قاضی). لازمه و ابزار این انتقال چیزی جز دلیل نمی‌تواند باشد. در واقع، ممکن است برای باورهای کاملاً شخصی و فردی نیازی به دلیل و توجیه نباشد، اما در خصوص باورهای اجتماعی نیاز به دلیل، ضروری و حیاتی است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۸۸ و ۸۹).

۲. باور حقوقی دارای پیامد و اثر عینی است. این پیامدهای عملی مهم و انکارناپذیر، لزوم تبعیت از قاعده و هنجار (دلیل) را در باورهای حقوقی به‌خوبی توجیه می‌کنند. بر این اساس، هیچ نظام حقوقی، بدون دلیل، ادعایی را نمی‌پذیرد. حق، بدون پشتیبانی دلیل در دادگاه دیده و شنیده نمی‌شود.

قرینه‌گرایی حقوقی علاوه بر دلیل، به سلسله‌مراتب دلایل نیز پایبند است. بدین توضیح که تا دلیل مستقیم و با توان اثباتی بالا وجود دارد، نوبت به دلایل غیرمستقیم و با توان اثبات پایین نمی‌رسد. در واقع، ترجیح ادله ضعیف بر ادله‌ای که در رأس هرم سلسله‌مراتب قرار دارند، بر خلاف اخلاق باور و نقض قرینه‌گرایی است، پس تا اقرار و سند رسمی هست، نوبت به اماره و قرعه نمی‌رسد.

تا اینجا حقوق اثبات نه‌تنها هیچ معضل و مسئله مهمی با اخلاق باور و قرینه‌گرایی ندارد، بلکه کاملاً در راستای آن حرکت می‌کند. اما آنجا که نوبت به ارزیابی و سنجش دلایل می‌رسد،

۱. منظور از قرینه‌گرایی مصلحتی آن است که صرف‌نظر از درستی یا نادرستی قرینه‌ها، هر باور با توجه به پیامدهای آن ارزیابی شود. اگر داشتن یک باور، متضمن پیامدهای نامطلوب برای دارنده آن باشد، حتی اگر قرائنی در تأیید آن باور وجود داشته باشد، نمی‌توان و نباید باور مذکور را به ذهن راه داد. هر آنچه اعتقاد به آن برای ما بهتر است را می‌پذیریم و از پذیرش باوری که پیامد آن به مصلحت نباشد، پرهیز می‌کنیم (اسکفلر، ۱۳۶۶: ۱۴۵). «برای بیوه‌ای غرق در غم و غصه بهتر آن نیست که باور داشته باشد همسرش برخوردارانه در بهشت می‌زید؟» (چینگل، ۱۳۹۵: ۵۱). قرینه‌گرایی اخلاقی نیز این‌گونه قابل روایت است که لزوم داشتن قرینه و دلیل برای باور به موضوعات، صرفاً یک وظیفه و هنجار اخلاقی است نه چیزی بیش از آن. به عبارتی، ارزش دلیل نه از آن حیث است که ما را به باوری درست می‌رساند، بلکه یک الزام اخلاقی از آن پشتیبانی می‌کند.

چالش‌هایی، به نسبت شایان توجه، بر سر راه حقوق اثبات دعوا قرار می‌گیرند. دادرس، دلایل را ارزیابی می‌کند و «مقصود از ارزیابی دلیل، واکنش روانی است که دادرس اعلام می‌کند، آنچه مدعی ارائه کرده است، او را نسبت به رویداد مورد استناد قانع ساخته یا نه» (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱: ۵۴). در واقع، مقدمه ایجاد باور، ارزیابی ادله است. این ارزیابی می‌تواند کاملاً آزادانه و در اختیار دادرس باشد یا اینکه توسط قانونگذار محدود شود. بدین نحو که ارزش اثباتی هر دلیل از قبل در قانون منعکس شده و قاضی اختیاری در این زمینه نداشته باشد. بر همین اساس و از نظر آزادی دادرس در ارزیابی، دلایل به اقناعی و تحمیلی تقسیم می‌شوند (Damaska, 2019: 28). دلیل تحمیلی، دادرس را مکلف می‌کند که صرف‌نظر از باور درونی خود، بر مبنای آن رأی صادر کند (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۳۰۵). نقطه مقابل، دلایلی هستند که قاضی آزادانه آنها را ارزیابی کرده است و در صورت حصول قناعت و ایجاد باور، می‌تواند مبنای صدور رأی دادگاه قرار گیرند. اگر ارزیابی این دلایل به پیدایش اقناع و باور منتهی نشد، دادرس آنها را کنار می‌گذارد. این آزادی در ارزیابی و استناد و نیز توجه به باور دادرس، باعث شده است تا ادله اقناعی اصل باشند و ادله تحمیلی استثنا. امروزه اصل ارزیابی آزادانه دلیل، به یک قاعده اساسی در غالب نظام‌های دادرسی تبدیل شده است. به نحوی که علاوه بر کامن‌لا، در کشورهای تابع حقوق نوشته نیز این اصل پذیرفته شده است. ماده ۲۸۶ کد آیین دادرسی مدنی آلمان و ماده ۲۸۲ کد آیین دادرسی مدنی اتریش و ماده ۱۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی ایتالیا به صراحت اصل ارزیابی آزاد ادله را پذیرفته‌اند و در حقوق فرانسه نیز این قاعده، که نوعاً مربوط به دعاوی کیفری است، در دعاوی مدنی هم کاربرد دارد (ن.ک: تروفو، ۱۴۰۰: ۲۱۰ و بعد).

هر کدام از این دو دسته به علت ارتباط مستقیمی که با باور قاضی پیدا می‌کنند، قابلیت بررسی از نظر اخلاق باور را دارند.

۴.۱. ادله تحمیلی؛ دلیل علیه باور

دلالت دلیل تحمیلی متبّع است و دادرس در مواجهه با این نوع دلایل نمی‌تواند باور ذهنی خود را در صدور رأی دخالت دهد. اگر دو شاهد عادل بر وقوع قرارداد یا فسخ آن شهادت دادند، قاضی نمی‌تواند از کنار این بیّنه شرعی عبور کرده و بر مبنای اقناع درونی خود رأی صادر کند. این وضعیت در خصوص سند رسمی هم صدق می‌کند. مفاد سند رسمی به باور قاضی تحمیل می‌شود. سوگند نیز در شمار ادله تحمیلی قرار می‌گیرد (عمروانی، ۱۳۹۰: ۲۸). برخی فقها، تحمیل، اجبار و قاطعیت موجود در این دسته از ادله را با تعبیر «ثبوت تعبدی» نشان داده‌اند (حسینی مراغی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۶۳۲ به بعد). این اصطلاح با دقت و ظرافت بر این نکته تکیه می‌کند که دادرس ممکن است ضرورتاً به مفاد دلیل تحمیلی باور و اعتقاد پیدا نکند، اما تعبد

به احکام (=پابندی به قوانین)، وی را به تبعیت از مفاد دلیل ناچار می‌سازد. دقیقاً به همین علت، ویژگی مهم دیگری در ساختار ادله تحمیلی وجود دارد و آن ممنوعیت ارزیابی آنهاست. قاضی حق ارزیابی دلیل تحمیلی را ندارد (السنهوری، ۱۹۹۸، ج ۲: ۱۰۱). مبنای این ممنوعیت نیز منطق قابل فهمی دارد؛ ارزیابی، برای پاسخ به این پرسش است که آیا مفاد دلیل دادرس را قانع ساخته یا نه؟ در واقع، نتیجه ارزیابی دلیل، اثری است که آن دلیل بر ذهن و باور قاضی گذاشته است (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱: ۵۵). بدیهی است که اگر قرار است دلیل به باور قاضی تحمیل شود و اساساً اقناع یا عدم اقناع وی تأثیری در صدور رأی نداشته باشد، ارزیابی دلیل نیز کاری بیهوده و عبث خواهد بود. تنها تکلیف دادرس در مواجهه با دلیل تحمیلی حتی اگر به مفاد آن دلیل باور پیدا نکرده باشد، تبعیت است.^۱ این سخن تا جایی درست است که تنها یک دلیل در پرونده وجود داشته باشد. اما موضوع هنگامی پیچیده می‌شود که با تعارض ادله روبه‌رو شویم. در این حالت، دو فرض قابل تصور به نظر می‌رسد: نخست اینکه تعارض بین دلایل، کامل و مستقر باشد؛ بدین نحو که مفاد دو دلیل در تضاد کامل با یکدیگر قرار گیرد، مانند دو سند عادی که با تاریخ یکسان، دلالت بر مالکیت دو شخص متفاوت بر یک مال مشخص کنند. قاعده شناخته شده در چنین فرضی آن است که هر دو دلیل از اعتبار ساقط می‌شوند. به تعبیر دقیق‌تر، آن اسناد اساساً نمی‌توانند در دادرس باور ایجاد کنند. فرض دوم مربوط به حالتی است که ارزش و توان اثباتی دلایل متعارض، یکسان نباشد، مانند جایی که سند عادی و رسمی با هم تعارض پیدا کنند. در این فرض، برای هر دلیلی که ارزش اثباتی بیشتری در قانون در نظر گرفته شده باشد، قاضی مکلف است به نفع آن دلیل حل تعارض کرده و رأی خود را مستند به دلیل قوی‌تر صادر کند. در این فرض نیز مطابق با نظام ادله قانونی، «دادرس نمی‌تواند برای دلایل، ارزشی فراتر از ارزش مقرر در قانون قائل شود، با تحقق شرایط مقرر قانونی، دادرس نیز باید به اقناع برسد» (کریمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۲).^۲

آیا اثبات بر اساس تعبد و بی‌آنکه باوری درست در ذهن قاضی شکل گرفته باشد می‌تواند با اخلاق باور و دلیل‌گرایی سازگار باشد؟ دست‌کم دو قرائت متفاوت از ماهیت و ساختار ادله تحمیلی، می‌تواند پاسخ به این پرسش را با دشواری روبه‌رو کند.

۱. البته باید به این موضوع توجه داشت که بررسی شرایط شکلی دلیل برای پذیرش یا عدم پذیرش آن از اختیارات دادرس است. برای مثال اینکه بینه شرعیه واجد شرایط مقرر در قانون است یا خیر؟ یا بررسی اینکه آیا سند رسمی واجد سندیت و ارکان رسمیت می‌باشد؟ اما پس از احراز شرایط شکلی، نمی‌توان ماهیت دلیل را ارزیابی کرد.

۲. برخی نویسندگان به منظور جلوگیری از خودسری دادرس و بی‌توجهی به مبانی منطقی در ارزیابی دلیل، به مفهوم «مستدل بودن ارزیابی» اشاره کرده‌اند (کریمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۹). بدین معنا که قاضی باید دلیل اقناع وجدان خود را بدون پیچیدگی و به‌صورتی واضح بیان کند. این رویکرد، تا حد زیادی آفات ارزیابی آزاد و بی‌ضابطه را از بین می‌برد.

الف) نخستین برداشت از سازوکار اثبات دعوا با ادلهٔ تحمیلی آن است که در این ساختار هیچ‌گونه توجهی به اقناع ذهنی قاضی و رسیدن یا نرسیدن او به باور نمی‌شود. اساساً این موضوع برای قانونگذار مهم نیست که قاضی نسبت به مفاد دلیل تحمیلی قانع شود. به عبارتی، اقناع و عدم اقناع دادرس برای قانونگذار یکسان است. مسئلهٔ بااهمیت آن است که دلیل واجد شرایط قانونی، صرف‌نظر از باور قاضی، «باید» موجب اثبات دعوا گردد. ظاهر عبارات «تحمیلی» و «تبعیدی» به‌وضوح همین معنا و برداشت را تقویت می‌کند. بدیهی است این دیدگاه نه تنها با اخلاق باور و لزوم ابتدای باور به دلیل، سازگاری ندارد، بلکه اساساً قضاوت را بر مبنای شناخت و رسیدن به باور تحلیل نمی‌کند. فرایند اثبات در این دیدگاه، فرایندی کاملاً عینی و مبتنی بر موازین قانونی است. این قانونگذار است که حدود و قدرت اثباتی دلایل را تعیین می‌کند نه باور ذهنی و ادراک شخصی قاضی.

ب) قرائت دیگر از ماهیت ادلهٔ تحمیلی این‌گونه قابل بیان است که دلالت این دلایل آنچنان قوی و رساست که هر شخص متعارف و معقولی به مفاد آن باور پیدا می‌کند. مواجهه با این دلایل نتیجه‌ای جز باور به مفاد آنها در پی نخواهد داشت. چگونه ممکن است اقرار و سند رسمی، با همهٔ اجزا و ارکان مقرر در قانون، به دادرس ارائه شود و او موضوع این دلایل را باور نکند و قانع نشود؟! قاضی می‌تواند اعلام کند که سند رسمی فاقد شرایط قانونی و مردود است. چنانکه می‌تواند فقدان شرایط صحت را در اقرار اعلام کند. اما این سخن در جایی که اقرار و سند، همهٔ شرایط قانونی را دارند، قابل دفاع به‌نظر نمی‌رسد. اگر دلیل تحمیلی جامع‌الشرایط، موجب پیدایش باور در شخص نشود، ایراد را باید در شخص باورکننده و دستگاه اقناعی او جست‌وجو کرد. شخص ممکن است گرفتار موانعی نظیر وسواس و دیرباوری افراطی باشد. واضح است که در این صورت به مفاد هیچ دلیلی قانع نخواهد شد.

موقعیت ادلهٔ تحمیلی بسیار شبیه به آن چیزی است که در حوزهٔ اخلاق باور از آن به «دلیل قاطع»^۱ یاد می‌کنند. دلیل قاطع، در ساده‌ترین برداشت یعنی «آنچه نمی‌توانیم باور نکردن آن را اراده کنیم» (بی‌پوین، ۱۳۸۷: ۵۸۷). ارزیابی قانونگذار این بوده که دلیل تحمیلی نوعاً واجد قدرت اثباتی و اقناعی است و به همین سبب قاضی نمی‌تواند به مفاد آن بی‌باور باشد. بر این اساس، شاید بتوان گونه‌ای از قطعیت اخلاقی^۲ را برای این دست از دلایل قائل شد (تروفو، ۱۴۰۰: ۲۱۳). بر مبنای تحلیل ارائه‌شده، ساختار و ماهیت ادلهٔ تحمیلی نه تنها مغایرتی با مبانی اخلاق باور ندارد، بلکه دقیقاً منطبق با آن و مبتنی بر دلیل‌گرایی در توجیه باورها به‌نظر می‌رسد.

1. Conclusive evidence
2. Moral certainty

۴.۲. ادله اقناعی؛ باور علیه دلیل

دلیل اقناعی تنها هنگامی مبنا و مستند صدور رأی قرار می‌گیرد که موجب پیدایش باور ذهنی برای قاضی شده باشد. دادرسی در این راه آزادی کامل دارد که مفاد دلیل را ارزیابی کرده و در صورت حصول باور، اقدام به صدور رأی کند. بدیهی است که اگر ارزیابی صورت گرفته به ایجاد باور در قاضی منتهی نشد، دلیل مزبور، هرچند واجد شرایط قانونی باشد، کنار می‌رود و تأثیری در اثبات دعوا نخواهد داشت.

آزادی مطلق دادرسی در پذیرش یا عدم پذیرش دلیل و نیز قدرتی که مقام رسیدگی کننده در ارزشیابی دلایل پیدا می‌کند، موجب شده است تا این رویکرد مقبولیتی نسبتاً گسترده در بین نظام‌های حقوقی پیدا کند (برای دیدن فهرست کشورهای که در قوانین خود به این اصل اشاره کرده‌اند ن.ک: تروفو، ۱۴۰۰: ۲۱۰ به بعد؛ کریمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۳). به نحوی که ارزیابی آزادانه دلیل به یکی از اصول مسلم حاکم بر دادرسی تبدیل شده است. بند ۶ اصل ۱۶ آیین دادرسی مدنی فراملی به صراحت بیان می‌دارد: «دادگاه عناصر ادله را آزادانه ارزیابی می‌کند...»^۱ (غمامی و محسنی، ۱۴۰۱: ۱۷۲). ماده ۹۸ قواعد اروپایی آیین دادرسی مدنی نیز آزادی کامل دادگاه در ارزیابی دلایل را مورد پذیرش قرار داده است.^۲

اصل آن است که هیچ دلیلی به قاضی تحمیل نشود. سلوک آزادانه در دستیابی به باور، هم با اقتضائات کشف واقعیت هماهنگی دارد و هم عادلانه‌تر به نظر می‌رسد. جایی که قاضی مجبور است به دلیلی تن دهد نه به درستی کشف حقیقت صورت گرفته و نه می‌توان رسیدگی را مبتنی بر عدالت دانست.

اگرچه این تحلیل حسب ظاهر می‌تواند با اخلاق باور هماهنگ باشد، اما توجه دقیق‌تر به موضوع از جذابیت آن می‌کاهد. دلیل اقناعی دلیلی است که قاضی می‌تواند با آن مواجه شود و به‌رغم آنکه شرایط قانونی را دارد، از پذیرش آن امتناع ورزد. به‌طور معمول نظریه کارشناسی را در زمره ادله اقناعی ذکر می‌کنند؛ بدین توضیح که دادرسی مکلف نیست از نظر کارشناس پیروی کند (ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی). نظریه کارشناسی ارزش اثباتی معادل اماره قضایی داشته و دست قاضی در پذیرش یا عدم پذیرش آن باز است.^۳ همچنین به موجب ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی: «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است»؛ یعنی دادرسی می‌تواند گواهی را بشنود و به آن ترتیب اثر ندهد.

1. «The court should make free evaluation of the evidence...»

۲. برای دیدن متن انگلیسی و ترجمه فارسی این قواعد ن.ک: شایگان، ۱۴۰۲.

۳. ماده ۲۴۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز مقرر می‌دارد: «دادرس مأخوذ به ملاحظات و نتیجه‌گیری‌های کارشناس نیست.»

این اولین اشکال پیش‌روی دلیل اقماعی است. چگونه می‌توان از کنار دلیل عبور کرد و مفاد آن را نادیده گرفت؟ این باور است که ارزش خود را از دلیل می‌گیرد نه بر عکس. مفروض آن است که دلایل مزبور از ظاهری قانونی و درست برخوردارند؛ یعنی گواه، همه شرایط قانونی را دارد و ارجاع به کارشناس و نظریه او نیز با موازین دادرسی مطابق است. اگر گواه، شرایط مقرر قانونی را نداشته باشد، اساساً دلیل نیست. چنانکه اگر کارشناس، تخصص لازم را ندارد، نظریه او از اساس قابل استناد نخواهد بود. سخن در خصوص دلایلی است که دست‌کم به لحاظ شکلی هیچ ایرادی ندارند. چرا و چگونه می‌توان از کنار این دلایل عبور کرد؟

دلیل مصون از خدشه و تعارض^۱ اصولاً موجب پیدایش باور می‌شود و نمی‌توان نادیده از کنار آن عبور کرد. دادرسی با کنار گذاشتن دلیل اقماعی اعلام می‌کند که باور پیش‌فرض او به دلیل ارجحیت دارد. این همان نقطه‌ای است که به ایجاد استبداد قضایی منجر می‌شود. قاضی اگر تمایلی به صدور رأی نداشته باشد، به‌سادگی اعلام می‌کند که مفاد دلیل او را قانع نکرده است!

التزام به آزادی بی‌قید و شرط در ارزیابی و پذیرش دلیل، نتایج قضایی نامطلوبی در عمل در پی خواهد داشت. برای مثال از این گزاره که نظریه کارشناسی برای قاضی الزام و اجباری ایجاد نمی‌کند، گاه این‌گونه استنباط شده است که دادرسی از اساس می‌تواند نظریه کارشناس را نادیده بگیرد و حتی مفاد نظریه را تعدیل و اصلاح کند؛ امری که با اصول و مبانی دادرسی همخوانی ندارد. مضافاً اینکه بر اساس مفهوم ماده ۲۶۵ ق.آ.د.م، اختیار عدم پذیرش نظریه کارشناس در فرضی که آن نظریه مطابق با شرایط و اوضاع و احوال پرونده باشد، از دادرسی سلب شده است (آذربایجانی، ۱۳۸۸: ۴).

به‌عبارتی، نظریه کارشناس تنها زمانی رد می‌شود که با اوضاع و احوال پرونده مطابقت نداشته باشد. اما اگر نظریه مطابق با اوضاع و احوال باشد چاره‌ای جز پذیرش آن وجود نخواهد داشت. این قاعده در مورد نظام حاکم بر اثبات دعوا جاری به‌نظر می‌رسد؛ یا باید علیه دلیل استدلال کرد و آن را بی‌اعتبار کرد یا باید تسلیم مفاد دلیل شد. قرینه‌گرایی و ابتنای باورها به دلیل، ایجاب می‌کند که قاضی نتواند از کنار دلایل عبور کند. این باور است که باید خود را با دلیل تنظیم کند. براین اساس نمی‌توان پذیرفت که دلیل روی میز قاضی بوده، از تعارض و خدشه هم در امان مانده، اما باور قاضی را رقم نزده باشد. اقتضای اخلاق باور، تسلیم شدن و

۱. بدیهی است اگر مبنای عدم پذیرش دلیل، تعارض آن با دلیل برتر یا اعتراض موجه بدان باشد، نمی‌توان ایرادی به دادرسی گرفت. در این حالت، اعتبار دلیل زائل می‌شود. سخن در جایی است که دلیل استنادی هیچ طعن و تعارضی به خود ندیده و اعتبار خود را حفظ کرده است.

باور پیدا کردن به مفاد دلیل است و بدین معنا تمام دلایل را می‌توان و باید تحمیلی دانست. ارزیابی آزادانه دلیل اگر به معنای آن است که قاضی می‌تواند دلیل را بشنود و به آن ترتیب اثر ندهد، در تعارض آشکار با مبنا و منشأ حصول باورهاست و دست‌کم در حقوق اثبات دعوا توجیه‌پذیر به نظر نمی‌رسد.

در مقام ارزیابی و صرف‌نظر از اینکه کدام نظام اثباتی مطلوب است و قانونگذار و دادرس باید تابع کدام یک باشند و نیز صرف‌نظر از آنکه آیا تلفیق ادله تحمیلی و اقتاعی، می‌تواند راهگشا باشد یا خیر، تأکید اصلی پژوهش حاضر آن است که باور و اقتاع قاضی نمی‌تواند بی‌ضابطه و کاملاً آزاد باشد؛ پابندی به دلیل، هنجار بنیادین و ارمغان مهم اخلاق باور است و بدون آن نمی‌توان توضیحی در خصوص چگونگی حصول باور ارائه داد. از سوی دیگر، مستدل بودن ارزیابی دلیل نیز که توسط برخی حقوقدانان تصریح شده است (کریمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۹)، مبنای قابل قبولی برای ضابطه‌مند کردن باور دادرس به نظر می‌رسد. بر این اساس، آنچه مطلوب است روشنی و وضوح در بیان چگونگی دستیابی به باور است و ابهام و خودسری در ارزیابی، بدون توجه به دلایل ارائه‌شده، قابل پذیرش و معقول به نظر نمی‌رسد.

۵. نتیجه

بسیاری از پژوهشگران حوزه اخلاق باور، تنها معیار معقول و مقبول در خصوص چگونگی حصول باور را استناد و اتکا به دلیل می‌دانند. باور متکی به دلیل، هم به راحتی قابل توضیح بوده و هم انتقال آن به دیگران امکان‌پذیر است. بر عکس باوری که مبنای خود را از دلیل دریافت نکرده باشد، مبهم و غیرقابل اتکا به نظر می‌رسد. این قرینه‌گرایی معرفتی، که هدفی جز دستیابی به صدق گزاره‌ها ندارد، بهترین راه برای پاسخگویی به مسائل بنیادین در حقوق اثبات دعواست. اثبات دعوا فرایندی است که در آن قاضی تلاش می‌کند باوری درست در خصوص موضوع پرونده به دست آورد و رأی خود را بر آن باور استوار کند. در این راه هیچ چیز به اندازه دلیل راهگشا نیست و علت برجسته بودن حقوق اثبات نیز در همین نکته است. این که قاضی اختیار ارزیابی آزادانه ادله را داشته باشد یا مجبور باشد به مفاد دلایل تن دهد و بر اساس آن‌ها رأی صادر کند، یکی از مهم‌ترین چالش‌های اثبات دعواست. اگرچه رویکرد غالب در نظام‌های حقوقی داخلی و فراملی آن است که دادرس در ارزیابی و پذیرش دلیل آزاد است، اما بررسی‌های معرفت‌شناسانه و توجه به مبانی اخلاق باور این واقعیت را روشن می‌سازد که باور، همه ارزش و اعتبار خود را از دلیل می‌گیرد، بدون آنکه عکس این قضیه صادق باشد. با توجه به این مبنا، اینکه قاضی دلیل را بشنود (ملاحظه کند) و بدون حصول باور از کنار آن عبور کند، پذیرفتنی نیست. یا باید علیه دلیل استدلال کرد و یا مادام که چراغ دلیل روشن است

باید به دلالت آن پایبند بود و مفاد آن را باور کرد. در این معنا تحمیل ادله و اولویت آنها بر باور دادرس قابل دفاع‌تر است تا آزادی بی‌ضابطه در پذیرش و رد دلیل.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت کرده است.

منابع

الف) فارسی و عربی

۱. آذربایجانی، علیرضا (۱۳۸۸). «مبانی ارزیابی ادله در آیین دادرسی مدنی ایران و فراملی». فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، ش ۳، ص ۱-۲۰ (۱۰ آذر ۱۴۰۲). در: https://jllq.ut.ac.ir/article_20108_443a38ba049d6347632afbd0ed10a75d.pdf
۲. اسکفلر، اسرائیل (۱۳۶۶). چهار پرگماتیسیت. ترجمه محسن حکیمی، چ اول، تهران: مرکز.
۳. افلاطون (۱۳۵۷). دوره آثار. ج ۵، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
۴. اوریت، نیکلاس و الیک فیشر (۱۳۸۹). نگاهی انتقادی به معرفت‌شناسی جدید. ترجمه حسن عبدی، چ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۵. پی. پویمن، لوییس (۱۳۸۷). معرفت‌شناسی (مقدمه‌ای بر نظریه شناخت). ترجمه و تحقیق: رضا محمدزاده، چ اول، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
۶. پورحسن، قاسم و افسانه پندجو (۱۳۹۶). «اخلاق باور کلیفورد و دلیل‌گرایی افراطی حداکثری». پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۱۷، ش ۵، آذر و دی، ص ۵۱-۷۳ (۱۰ آذر ۱۴۰۲). در: https://criticalstudy.ihs.ac.ir/article_2746_4c185a302b836277696bb13312798e68.pdf
۷. تروفو، میکله (۱۴۰۰). آیین دادرسی مدنی (دلیل اثبات). ترجمه حسن محسنی، ج ۷، چ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۸. جعفری، محمدتقی (۱۳۶۰). شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن. چ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). معرفت‌شناسی در قرآن. چ ششم، قم: اسراء.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). ادب قضا در اسلام. چ سوم، قم: اسراء.
۱۱. چینگل، اندرو (۱۳۹۵). اخلاق باور: دانشنامه فلسفه استنفورد. ترجمه امیرحسین خدایپرست، تهران: ققنوس.
۱۲. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۸ق). العناوین. ج ۲، چ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. زاگرسی، لیندا (۱۳۹۲). معرفت‌شناسی. ترجمه کاوه بهبهانی، چ اول، تهران: نی.
۱۴. السنهوری، عبدالرزاق احمد (۱۹۹۸). الوسیط فی شرح القانون المادنی الجدید. ج ۲، چ سوم، بیروت: منشورات الحلبي الحقوقیه.
۱۵. شایگان، اسماعیل (۱۴۰۲). قواعد اروپایی آیین دادرسی مدنی. چ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۵). آیین دادرسی مدنی، ج ۳، چ هفتم، تهران: دراک.
۱۷. شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد ابن علی (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. ج ۳، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. عمروانی، رحمان (۱۳۹۰). تعارض ادله اثبات دعوا (در امور حقوقی). چ اول، تهران: فکرسازان.
۱۹. غمامی، مجید و حسن محسنی (۱۴۰۱). آیین دادرسی مدنی فراملی. چ ششم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۲۰. فتحی‌زاده، مرتضی (۱۳۸۴). «دیرباوری قرینه‌گرایان». فصلنامه انجمن معارف اسلامی ایران، سال اول، ش ۴، پاییز، ص ۹-۵۸ (۱۰ آذر ۱۴۰۲). در: <https://ensani.ir/file/download/article/20120326103453-1088-20.pdf>
۲۱. فنایی، ابوالقاسم (۱۳۹۴). اخلاق دین‌شناسی. ج دوم، تهران: نگاه معاصر.
۲۲. فیومرتون، ریچارد (۱۳۹۰). معرفت‌شناسی. ترجمه جلال پیکانی، تهران: حکمت.
۲۳. کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۰). اثبات و دلیل اثبات. ج ۱، چ یازدهم، تهران: میزان.
۲۴. کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۰). اثبات و دلیل اثبات. ج ۲، چ دهم، تهران: میزان.
۲۵. کریمی، عباس؛ تقی‌زاده، ابراهیم و رحیم مختاری (۱۳۹۱). «اصول حاکم بر ارزیابی قضایی شرایط عمومی ادله اثبات مدنی». دانش حقوق مدنی، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۳۱-۴۴. DOI: 20.1001.1.23221712.1391.1.2.3.7
۲۶. هیک، جان (۱۳۷۲). فلسفه دین. ترجمه بهرام راد، ویرایش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات بین‌المللی المهدی.

(ب) خارجی

27. Audi, Robert (1995) *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. Second Edition, London: Cambridge University Press.
28. S.Pardo, Micahel (2005). "The field of evidence and the field of knowledge". *Law and philosophy*, 24, pp. 321-392: (Accessed 1 December 2023) https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=691703
29. S.Pardo, Micahel (2010). "The Gettier Problem and Legal Proof". *Legal theory*, 16, 2010, pp. 37-57: (Accessed 1 December 2023) https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1596709
30. Damaska, Mirjan. (2019). *Evaluation of evidence: Pre-Modern and Modern Approaches*. First Edition, London: Cambridge university press.
31. Finch, Jonathan (2016). *A Crisis of Belief, Ethics, and Faith*. First Edition, New York: University Press of America.
32. Schmidt, Sebastian & Gerhard Ernst (2020), *The ethics of belief and beyond understanding mental normativity*. First Edition, New York: Routledge.
33. Thomas long, Eguene & Patrick Horn (2008). *Ethics of Belief: Essays in Tribute to D.Z. Phillips*, Springer.



Research Paper

Civil proof in the light of ethics of Belief

Mahdi Hamze Howeyda¹ * , Mohammad Moloudi² 

1. Assistant Professor, Nahavand Higher Education Complex, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. Email: m.hamzehoweyda@basu.ac.ir

2. Corresponding Author: Assistant Professor, Department of Law, - Bu-Ali Sina University, Hamedan- Iran. Email: M.molodi@basu.ac.ir

Abstract

The fact that the judge must reach certitude and then proceed to issue a judgment is a truth acknowledged in the law of proof of claim. Acquiring certitude is subject to a set of norms and rules called "ethics of certitude". Not all certitudes, with different bases, could be considered valid. Regardless of the philosophical and epistemological issues regarding the nature of certitude, how to achieve it is also very important. Relativists believe that the criterion of acceptability and validity of certitudes is their reliance on reason. A valid certitude is a certitude that is justified by sufficient evidence and reasons. A certitude that is not supported by reason lacks epistemological value and validity and cannot be used as a basis for action. The necessity of the judge's compliance with the rules related to the ethics of certitude is higher because judicial certitudes involve important social and practical consequences. The certitude of the judge seriously affects the rights and social affairs of the people; therefore, achieving the certitude is extremely important to the judge. In a descriptive-analytical way, the present article examined and compared the rights of proof of litigation with the criteria of certitude ethics. Whether the judge has the authority to evaluate the evidence

* **How to Cite:** Hamze Howeyda, Mahdi; Mohammad Moloudi (2024, Spring) "Civil proof in the light of ethics of certitude" *Private Law Studies Quarterly*, 54,1: 23 – 40.

DOI: 10.22059/JLQ.2024.369382.1007830

Manuscript received: 31 December 2023 ; final revision received: 31 January 2024; accepted: 6 May 2024 ; published online: 7 May 2024



©2024 by the University of Tehran. Published by the University of Tehran Press.

freely or whether he has to agree to the provisions of the evidence and issue a verdict based on them are among the most critical challenges of proving a claim.

The current study examined proving a lawsuit in the courts from the perspective of ethics of certitude. According to al-Qaida, a judge must follow all the moral rules and knowledge frameworks to gain certitude, and only then can he make his certitude the basis for issuing a verdict. The basic question is whether it is possible to pay attention to these criteria in the court according to the rules governing the rights of proof of litigation and the criteria raised regarding the validity of certitudes. Is it possible that the rules related to proof of litigation conflict with the principles of certitude ethics? One of the most important challenges ahead is the concept of imposing proof on the judge. Some reasons, such as confessions, regardless of whether they convince the judge or not, "must" be the basis for a verdict. Such a concept strengthens the hypothesis that it is basically not important for the legislator to believe in the judge, and contrary to the initial idea, the judge, without certitude and knowledge about the subject of the lawsuit, must also make his decision. On the other hand, the free assessment and the granting of absolute discretionary powers concerning the evidence in the case give rise to the fear of judicial tyranny and disregard for reasons. It seems that a correct understanding of how the judge acquires certitude is related to the fundamental positions in the ethics of certitude. Without paying attention to these original foundations, getting a clear and comprehensive picture of the relationship between reason and the judge's certitude is impossible. Although the prevailing approach in the domestic and international legal systems is that the judge is free to evaluate and accept reason, epistemological investigations and attention to the foundations of moral certitude clarify that certitude gets its value and validity from reason and not vice versa. On this basis, it is not acceptable for the judge to hear (consider) the reason and pass it by without gaining certitude. Either one should argue against the reason, or as long as the light of the reason is clear, one should stick to its implication and believe its contents. In this sense, the imposition of evidence and their priority on the judge's certitude is more defensible than arbitrary freedom in accepting and rejecting evidence.

Keywords: Civil proof, Evaluation of evidence, Belief, Evidentialism.

Declaration of conflicting interests

The authors declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

Funding

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC-BY) license.